

رهیافت‌های نظری و راهبردهای عملی واژگان مهندسی فرهنگی و مهندسی اجتماعی در حوزه تمدن غرب شکل گرفته و در قالب اندیشه‌های اجتماعی اندیشمندان غربی بیان شده است. بنابراین، از مفاهیم نوپدید در جامعه علمی ایران به‌شمار می‌روند. این مقاله می‌کوشد در چارچوب مطالعات تطبیقی، جایگاه مفهومی و رویکردهای نظری آنها را در ایران و جهان مورد مطالعه قرار دهد. بدین سنان می‌توان نمونه‌ای از رویکردهای نظری موافق، مخالف و بی‌طرف موجود درباره مهندسی فرهنگی و مهندسی اجتماعی را در جهان و به‌تبع آن در ایران دسته‌بندی کرد و بنیان‌های فکری و شیوه‌های استدلال، رویکرد ایدئولوژیک و پایگاه نظریه‌پردازی هر یک از آنها را شناسایی و معرفی نمود و سپس درباره چپستی، چرایی و چگونگی و به‌طور کلی امکان‌پذیری یا عدم امکان‌پذیری مهندسی فرهنگی و مهندسی اجتماعی به داوری نشست. ارائه برخی پیشنهادها نیز پایان‌بخش مقاله است.

■ واژگان کلیدی:

ایران، مهندسی فرهنگی، مهندسی اجتماعی، مهندسی فرهنگ، مهندسی جامعه

کاوش مفهومی و نظری مهندسی اجتماعی

نوروز هاشم‌زهی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق
no_hashemzahi@yahoo.com

عباس خلجی

استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)
abbas.khalaji@gmail.com

حجت کاظمی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران
hojjat.k@gmail.com

۱. بیان مسئله

واژه‌های ترکیبی چون مهندسی فرهنگی، مهندسی اجتماعی، مهندسی فرهنگ و جامعه، مفاهیمی نو در جامعه علمی ایران تلقی می‌شوند. چون رهیافت‌های نظری و راهبردهای عملی این گونه واژگان در حوزه تمدن غرب و در قالب اندیشه‌های اجتماعی اندیشمندان غربی شکل گرفته است. در این زمینه، برخی پژوهش‌های مقدماتی، نظیر مهندسی فرهنگی انجام شده است. با این حال، یک رویکرد نظری و روشی دقیق در این باره وجود ندارد. رویکردی که پدیده‌های مورد مطالعه را از سه زاویه چستی، چرایی و چگونگی، مورد بررسی قرار دهد. این مقاله بخشی از این تلاش‌های نظری را گزارش و تحلیل می‌کند.

بر اساس یک باور رایج در جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی معطوف به دو واقعیت مهم زندگی است: نظم و تغییر، که زندگی بشر گریزی از آن ندارد. علوم اجتماعی بر این اصل بنیادین استوار است که نظم و تغییر، ماهیت زندگی بشر را تشکیل می‌دهند. به‌طور کلی، دوره‌های مختلفی از ثبات و دگرگونی و انواع گوناگون تحولات سیاسی و اجتماعی در مسیر تکاملی زندگی اجتماعی بشر قابل مشاهده است. تاریخ اجتماعی انسان گواه این واقعیت است. گویا سرنوشت تاریخی انسان در بستر تحولات گوناگون رقم خورده و انسان در گذرگاه تغییرات اجتماعی به آگاهی، رشد، پیشرفت و توسعه دست یافته است. انقلاب‌های اجتماعی یکی از مهم‌ترین تحولات اجتماعی به‌شمار می‌روند. به‌گونه‌ای که دامنه تأثیرگذاری آن رفتار شخصی و شیوه زندگی شهروندان را در بر می‌گیرد. گسترش دامنه این تحولات، برخی از اندیشمندان اجتماعی را به این تفکر واداشته که چگونه می‌توان تحولات اجتماعی را مهار نمود و با برنامه‌ریزی سلبی یا ایجابی آن را تحت کنترل درآورد و با ترسیم مؤلفه‌های جامعه الگو و آرمانی آن را در خدمت تکامل، پیشرفت و بهبود شرایط زندگی بشر قرار داد و یک جامعه مطلوب را ایجاد نمود.

ساختارهای اجتماعی بسیار متنوع جامعه ایران، ترکیب اجتماعی پیچیده و پویایی را به‌وجود آورده است. این جامعه فرایند دگرگونی در سطوح خرد و کلان اجتماعی را تجربه می‌کند و علاوه بر اینکه به تنوع و پیچیدگی ساختار اجتماعی ایران منجر شده است، موجب افول و ظهور مجموعه‌ای از ساختارها، هنجارها، نهادها، الگوهای رفتاری و انتظارات جدید گردیده است و در نهایت پیامدهای خود را در قالب مجموعه‌ای از مسائل و معضلات اجتماعی نشان می‌دهد. در این فرآیند دگرگونی است که بی‌تعادلی‌ها، ناکارآمدی برخی نهادهای سنتی، تضادهای آشکار و پنهان ارزش‌های سنتی و ارزش‌های نوین، نابهنجاری‌ها و مؤلفه‌های ذهنی جدید پدیدار می‌شوند، شکاف‌ها از قوه به فعل در می‌آیند، ستیزه‌های اجتماعی رشد می‌یابند، ارزش‌های کهن اعتبار خود را از دست می‌دهند، وفاق‌های اجتماعی خدشه‌دار می‌شوند و قطب‌بندی‌های اجتماعی آشکار می‌شود (رک. به: رفیع‌پور، ۱۳۷۷). از سوی دیگر، جامعه ایران به‌لحاظ ساخت هنجارهای حاکم نیز جامعه‌ای با یک خاطره نیرومند تاریخی از مؤلفه‌های ملی، اسلامی و نیز ارزش‌های نوین است که در برخی سطوح با یکدیگر همگرایی دارند و در میان برخی سطوح

دیگر ناهمگرایی مشاهده می‌شود. محور این مؤلفه‌های هویتی، عنصر دین است که چونان رشته محکمی تعیین خاص جامعه ایران را نشان می‌دهد (تاجیک، ۱۳۸۴). مسئله این است که بر بستر چنین جامعه‌ای، با ساختار و شاخصه‌های ساختاری خاص و هویت ویژه و نیز روند دگرگونی رو به‌شتاب آن، مهندسی اجتماعی چه جایگاهی دارد.

۲. ضرورت تحقیق

از دیدگاه سیاست‌گذاری عمومی، در بستر تغییرات آرام یا تحولات سریع اجتماعی، حفظ یکپارچگی جامعه، تأمین وفاق عمومی و تقویت اتحاد ملی از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است. زیرا در شرایط بی‌ثبات و ناپایدار سیاسی و اجتماعی، امنیت اجتماعی و امنیت ملی خدشه‌دار می‌شود و امکان فروپاشی جامعه و دگرگونی نظام سیاسی فراهم می‌گردد. در حالی که انسجام اجتماعی و امنیت ملی همواره در سایه مردمی یکدل و جامعه‌ای متحد و یکپارچه برقرار است؛ چه در دوران ثبات و آرامش و چه در دوران تغییر و تحول. در جوامع منسجم هر گونه تغییر و تحولی با موفقیت پشت سر نهاده می‌شود و از این رهگذر، نه تنها آسیب و چالشی جامعه را تهدید نمی‌کند، بلکه جامعه این چالش‌ها را به‌مثابه فرصت و بستر مناسب شکوفایی استعداد‌های اجتماعی و سکوی پیشرفت ملی و توسعه پایدار خود تلقی نموده و از آن بهره‌برداری می‌نماید. بدین سان، همواره در یک جامعه پویا، از سویی بستر توسعه و پیشرفت و اعتلای معنوی و اخلاقی، و از سوی دیگر زندگی توأم با آرامش و شادکامی شهروندان فراهم می‌آید و میزان آسیب‌پذیری جامعه و مؤلفه‌های آن در برابر فشارهای محیطی داخلی و خارجی کاهش می‌یابد. بنابراین، بشر همواره در صدد کنترل و مهار متغیرهای طبیعی و اجتماعی در پیرامون خویش است تا از آنها در راستای ایجاد جامعه‌ای امن، آرام، با نشاط و مطلوب بهره‌جوید. در این مسیر، یکی از وظایف علوم اجتماعی درک و فهم و تبیین علمی تحولات اجتماعی در راستای رفع نیازهای بشری است. ایده مهندسی اجتماعی در این بستر علمی شکل گرفته است تا با کنترل و مهار تحولات اجتماعی، شاخص‌های زندگی اجتماعی بشر بهبود یابد.

به‌طور کلی، هدف اساسی مهندسی اجتماعی از دیدگاه سلبی، کاهش میزان آسیب‌پذیری جامعه در برابر چالش‌های در پیش روی جامعه و از دیدگاه ایجابی، برنامه‌ریزی برای ایجاد یک جامعه پویا، پیشرفته و مطلوب است. رهبران سیاسی و سیاست‌گذاران اجتماعی، از طریق مهندسی اجتماعی در صدد مهار و کنترل تغییرات اجتماعی از سویی و ترسیم ابعاد جامعه مطلوب آینده در چارچوب برنامه‌های از پیش تعیین شده برمی‌آیند. مهندسی اجتماعی با ترسیم چشم‌انداز روشنی از تحولات اجتماعی، از تغییرات ناخواسته و نامطلوب جلوگیری می‌کند و بسترهای اجتماعی چنین تحولاتی را به‌سوی تغییرات مطلوب سوق می‌دهد. از این‌رو، مهندسی اجتماعی در چارچوب نظریه‌های آینده‌ساز و دست‌کم آینده‌نگرانه، قابل تحلیل و تبیین است. برنامه‌ریزی برای مهار تغییرات اجتماعی و قرار دادن آن در مسیر مطلوب و بسترسازی مناسب

جهت نیل به آرمان‌های اجتماعی، مستلزم بهره‌گیری از ایده‌های علمی و نظریه‌های بومی مهندسی اجتماعی است. با این حال و به‌رغم این نیاز اساسی، ادبیات مهندسی اجتماعی در ایران چندان غنی نیست.

۳. پیشینه

بررسی پیشینه تاریخی و ادبیات موضوع و آثار موجود درباره مهندسی اجتماعی در ایران و جهان نشان می‌دهد که بحث مهندسی اجتماعی در ایران در ابتدای راه قرار دارد. طرح‌های پژوهشی گوناگونی در حوزه علوم اجتماعی و مطالعات فرهنگی صورت گرفته است؛ اما تاکنون طرح پژوهشی بنیادی و مطالعه فراگیری در حوزه مهندسی اجتماعی انجام نشده است.

رویکرد مبتنی بر مهندسی اجتماعی اتکای تامی به آرمان‌های جامعه‌شناسی طی دو سده اخیر دارد. رشته جامعه‌شناسی در واکنش به تحولات جامعه غرب در قرن نوزده و بیست میلادی شکل گرفت و کوششی نظری جهت فهم ماهیت جامعه نو، چگونگی شکل‌گیری آن و روندهای حاکم بر آن می‌باشد. مدیریت جامعه متمیزه شده‌ای که محصول حجم انبوهی از اندیشه‌ها و رفتارهای سامان نیافته می‌باشد، کاری دشوار بوده و بستر مناسبی برای ابداع روش‌های نوین از سوی سیاست‌مداران، حکومت‌ها، و نظریه‌پردازان اجتماعی مهیا نموده است تا در راستای مدیریت مطلوب جامعه و تغییرات اجتماعی گام‌های مؤثری برداشته شود. از جمله این روش‌ها می‌توان به مهندسی اجتماعی اشاره نمود. «مهندسی اجتماعی کوشش سنجیده‌ای است برای جلوگیری از مشکلات اجتماعی آینده و در جهت بهبود جامعه فردا که همواره در تغییر خواهد بود». در رویکردهای مختلف، سه مفهوم و معنای متمایز برای مهندسی اجتماعی وجود دارد.

۱. مهندسی اجتماعی در میثت امنیت رایانه به معنای روش‌های به‌دست آوردن اطلاعات محرمانه اشخاص از طریق فریب آنهاست.
 ۲. مهندسی اجتماعی در روان‌شناسی، دستکاری کردن روانی تاکتیک‌هاست تا به‌واسطه آن به دیگران کمک شده یا به آنان صدمه برسانند.
 ۳. در معنای سوم، مطابق ادبیات رایج علوم سیاسی و اجتماعی، مهندسی اجتماعی تلاش برای تأثیرگذاری بر خصوصیات و رفتارهای جوامع، در مقیاس‌های بزرگ است.
- در کلان‌ترین سطح، بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی در جستجوی کشف ساختارهای کلان حاکم بر دگرگونی تاریخی حیات اجتماعی، با هدف تبیین ماهیت نظم جدید در مقابل نظم قدیم بودند. در این فرایند، آنان در سطوح بسیار نیرومندی، تحت تأثیر افسون موفق‌ترین و دقیق‌ترین علم دوران جدید، یعنی فیزیک و سپس زیست‌شناسی بودند. این رویکرد که در قالب آرمان وحدت روش علمی میان علوم انسانی و علوم طبیعی نمودار گشت، با اعتقاد به اینکه فیزیک با اتکا به روش علمی توانسته است، ساختارها و قوانین حاکم بر حرکت طبیعت را بیابد، چنین عنوان می‌نمود که با اتخاذ روش علمی در مطالعه پدیده‌های اجتماعی نیز امکان کشف قوانین

حاکم بر ساختارهای اجتماعی وجود دارد. در این سطح، به مانند علوم طبیعی، هدف کشف علمی، توانا ساختن انسان به تغییر ساختارهای اجتماعی با هدف بهبود زندگی بشری است. بیکن با شعار «دانایی، توانایی است» مبنای دانش طبیعی نو را نهاده بود، چنین تلقی می‌شد که دانش حاصل از علم اجتماعی قادر است انسان را توانا به کنترل و هدایت روندهای اجتماعی با هدف بهبود وضعیت زیست جمعی انسان کند. در میان بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی، تقریباً صورت قاطعی از باور به آرمان اثبات‌گرایی و امکان کشف ساختارهای غایی حاکم بر دگرگونی‌های اجتماعی وجود داشت. آگوست کنت و مارکس به اتکای این باور و آرمان، امکان بروز یک دگرگونی بزرگ توسط اراده آگاهانه انسان جهت تحقق یک جامعه آرمانی را ترسیم کردند. کنت نخستین اندیشمندی است که باور داشت، پیش‌بینی آینده جامعه هم میسر است و هم ضروری و اصلاح کلی جامعه پس از اصلاح جزئی میسر شده و بهبود هر یک از شئون اجتماعی، بهبود شئون دیگر را می‌طلبد. دورکیم نیز باور داشت، دانش جدید امکان کنترل آسیب‌های اجتماعی را به انسان خواهد داد.

بدین‌سان، رویکردهای حامی مهندسی اجتماعی، بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها استوار است: ۱- انسان قادر به کسب دانش نسبت به روندهای حاکم بر پدیده‌های اجتماعی است؛ ۲- این دانش و فناوری و روش‌های موجود او را قادر می‌سازد، با هدف بهبود و کنترل مسائل آسیب‌زا و تحقق یک جامعه مطلوب، دست به مجموعه‌ای از اقدامات برنامه‌ریزی شده جهت ایجاد تغییر در روندهای اجتماعی زند. بر این اساس، مهندسی اجتماعی تلاشی سازمان یافته، به اتکای دانشی متقن از وضعیت حاکم بر نظام اجتماعی و با هدف ایجاد مجموعه‌ای از تغییرات قابل ارزیابی و ایجاد نظم و سامان بهتر در نظام اجتماعی می‌باشد.

۴. رویکردهای نظری موافقان مهندسی اجتماعی در جهان

۴.۱. رویکردهای تمامیت‌گرایانه

مبنای رویکرد تمامیت‌گرایانه، تمایل به یک تلقی ایستا از جامعه است. در این تلقی، جوامع چونان سیستم‌های مکانیکی و زمین‌های بایر، مستعد ایجاد انواع تغییرات با هدف بهره‌دهی بهتر و کارکردهای سودمندترند. در این معنا، جامعه و گروه‌های انسانی، چونان مهره‌های شطرنجی هستند که یک دست قدرتمند و آگاه می‌تواند آنها را به اشکال و صورت‌های گوناگون در آورد. در اینجا، مهندسی اجتماعی، به مانند مهندسی ساختمان یا مهندسی کشاورزی، مجموعه‌ای از اقدامات به اتکای دانش فنی مهندسی و فناوری‌های نوین در جهت «ساختن» یک ساختمان است که در آن هر چیزی جای خودش قرار دارد. نمونه‌های آرمانی این رویکرد را می‌توان در ایدئولوژی‌های حاکم بر دولت‌های فاشیستی (حزب نازی در آلمان و حزب سندیکالیسم دولتی در ایتالیا) و نظام‌های استالینیستی (شوروی سابق) دید. احزاب کمونیستی و نازیستی با تصویر یک جامعه آرمانی، جامعه موجود را نامطلوب ارزیابی می‌کردند که دولت و حزب وظیفه دارد،

به‌اتکای بصیرت، دانش و قدرت عالیه، دست به تغییراتی مطلوب در آنها بزند. در این راستا استالین در جمله‌ای معروف خود عنوان نمود که «اگر واقعیت‌ها با آرمان‌های ما مطابق نباشد، پس وای به حال واقعیت‌ها». او در این قالب، علاوه بر افزایش قدرت دولتی، دست به مجموعه‌ای از تغییرات بزرگ، مهاجرت‌های میلیونی، سرکوب ملیت‌ها، استثمار توده‌ها و کشتارهای میلیونی زد که هدف آنها ایجاد یک تحول سریع و بزرگ در جامعه شوروی بود. در جامعه آلمان نیز رویکردهایی جهت دگرگونی اخلاق عمومی و اصلاح نژادی صورت گرفت که هدف آنها منطبق ساختن واقعیت‌های اجتماعی با آرمان‌های رهبران نازی بود. در این قالب سخت‌گیرانه و غیرانسانی، تجربه‌های کوچک‌تری نیز در چین کمونیست دوره مائو و نیز کامبوج در دوره پل پوت و خمرهای سرخ صورت گرفت.

۴.۲. رویکردهای تدریجی و اصلاح‌گرایانه

در مقابل رویکرد تمامیت‌خواهانه، رویکرد اصلاح‌گرایانه و تدریجی به مهندسی اجتماعی، به تأسی از جهت‌گیری تدریجی حاکم بر رویکرد نظری افرادی مانند کنت، سن سیمون، اوئن، اسپنسر و حتی برنشتاین، ضمن باور به امکان ایجاد تغییرات در ساختارهای اجتماعی، آن را در روندی تدریجی و از طریق اصلاحات خرد ممکن می‌دانند. رویکردی که در نهایت در فاصله میان جنگ‌های جهانی اول و دوم، به تجربه دولت‌های رفاهی منجر شد. موافقان و مخالفان مهندسی اجتماعی را نظیر رویکردهای جهانی در ایران نیز می‌توان یافت. در مجموعه مقالات همایش مهندسی فرهنگی، تعداد زیادی از مقالات در فضای یاد شده تدوین شده‌اند که نشان از نفوذ و عمومیت نگاه مهندسی در مقولات مهندسی اجتماعی و مهندسی فرهنگی دارد.

یکی از رویکردهایی که با نگاه مثبت به مهندسی اجتماعی می‌نگرد، تکیه خود را بر مهدویت قرار داده و در چارچوب بحث ظهور به شرح و بسط مهندسی اجتماعی و چرایی و چگونگی آن می‌پردازد. سهرابی در مقاله «مهندسی بلوغ اجتماعی و زمینه‌سازی ظهور»، با طرح مفهوم آرمان به تأثیر آن بر عرصه زندگی انسان می‌پردازد و آن را دغدغه اصلی شیعه معرفی می‌کند که در سه ساحت «رغبت اجتماعی»، «شکایت اجتماعی» و «استعانت اجتماعی»، دل‌مشغولی اصلی شیعه را تشکیل می‌دهد. از همین رو است که شیعیان ذهن و قلب خویش را بر مسائل حاشیه‌ای بسته و توجه خود را بر مسائل عصر غیبت معطوف کرده‌اند تا بتوانند به نرم‌افزار مغزافزار فلسفه آفرینش که همان عبودیت است، دست یابند. قدرت شگرف آرمان قابل انکار نیست. قدرتی که استعدادهای آدمی را می‌پرورد و او را تربیت می‌کند. تربیتی که بر اساس آرمان‌های شیعیان جریان پیوسته تاریخ بوده است و با همین جریان، روند رشد و شکوفایی شیعه و بلوغ اجتماعی او به ظهور می‌رسد.

بنابراین، بلوغ اجتماعی رقم نخواهد خورد، مگر آنکه انسان‌ها به‌آن غایت دست یابند و شیعیان بر اساس آرمان‌های خود تربیت شوند. هلاکت، قطعی خواهد بود چنانچه مردمان بدون

آمادگی و قابلیت لازم، خواستار «هذا الأمر» و فرج آل محمد باشند. تا دیو جهل بشری و دیو خامی و نابالغی آدمی بیرون نشود؛ فرشته نجات بشری در نیاید و تا بلوغ «خواستن» در انسان شکل نگیرد و «هذا الأمر» را نخواهد، قطعاً این امر محقق نشود. پس می‌توان کانونی‌ترین و پایه‌ای‌ترین مسئله عصر غیبت را موضوع بلوغ اجتماعی دانست. چنانچه به این مهم آگاهی یافتیم، مرحله بعد چیزی جز یافتن راهکارهای مناسب برای حل مسئله نخواهد بود. راهکارهایی که بیان می‌دارند، چگونه می‌توان بسترهای بلوغ اجتماعی را سامان داد و به مهندسی اجتماعی به‌عنوان مهم‌ترین محور زمینه‌سازی ظهور مهدی موعود پرداخت.

سهرابی بر این باور است که مهندسی بلوغ اجتماعی نیازمند شناخت شاخص‌های آن است تا بتوان بر اساس این شاخص‌های عینی ساختار مهندسی اجتماعی را بر آن استوار ساخت. این شاخص‌های سه‌گانه عبارتند از رغبت اجتماعی به دولت کریمه (إنا نرغب إلیک فی دولة کریمه)، شکایت اجتماعی از وضعیت موجود (إنا نشکو إلیک فقد نبینا و غیبه ولینا) و استعانت اجتماعی (و أعنا علی ذلک بفتح منک تعجّله).

اولین شاخص رغبت اجتماعی می‌باشد. مدیریت میل جوامع بشری از جمله محورهای کلیدی استراتژیست‌های استکباری است که همواره در تلاش‌اند با تغییر میل و ذائقه پیشین انسان‌ها زمینه لازم را برای تحمیل میل متناسب با اهداف خود فراهم نمایند و قلوب کسانی را که ریشه در ایمان و باور به ادامه استمرار خود ندارند و عشق به آخرت در وجودشان موج نمی‌زند، به وسوسه‌های زودگذر خود متمایل نمایند. پیوسته شیاطین بر آن هستند که از طریق شنیدن و به‌همراه دل سپردن به آن، مخاطب را موافق و متمایل به خود سازند. از همین‌رو، اگر کسی به سخن دیگری با نظر همراهی و موافقت گوش کند، به آن «صغو» و «إصغاء» می‌گویند. مقوله «اصغاء» نرم‌افزار و مغزافزار مباحث ارتباطات و رسانه‌ها و تبلیغات است. بنابراین، «آدمی پس از «اصغاء» به مراحل بعدی که همان «ارضاء» و «اقتراف» است، تن خواهد داد. مبدأ میل انسان‌ها با فرآیند اصغاء، ارضاء و اقتراف گره خورده است و مدیریت و سرپرستی شده، به‌گونه‌ای که از تنگ‌ترین و دیکتاتوری‌ترین الگوها تا بازترین و لیبرالی‌ترین الگوهای حکومتی و مدیریتی را تجربه نموده و محک زده است و این انسان چموش و خسته آماده می‌شود تا از این پس گوش جان خود را از ناطق ابلیسی برهاند و به ناطق الهی بسپارد و مبدأ میل خویش را با آسمانیان بیازد و از زمینیان و خودمحروران به خدامحوران و از خودپرستان به خداپرستان بپیوندد.

دومین شاخص شکایت اجتماعی است. شیفتگی و رضایت انسان از وضعیت موجود زمینه هرگونه تغییر و تحول به‌سوی وضعیت مطلوب را از بین برده که این مسئله به‌نوبه خود نمایانگر عدم بلوغ و رشد انسان است. اگر جامعه‌ای به بلوغ برسد به‌هیچ‌وجه تن به وضعیت موجود نداده و برای تحقق وضعیت مطلوب به تلاش و تکاپو می‌پردازد و حس نیاز به حجت خدا و ولی خدا را فریاد می‌زند. در اینجا شاهد سومین شاخص، یعنی استعانت اجتماعی هستیم. انسانی که

استصغار خود را درک کرد و دریافت که بافته‌هایش کارساز و چاره‌ساز نیست، رو به آسمان می‌کند و جوای سبب متصل بین زمین و آسمان می‌گردد و فریاد «أین السبب المتصل بین الأرض و السماء» را طنین می‌اندازد. آنگاه بلوغ خواستن در او جوانه می‌زند و این همان توانستن است و به پای خود ایستادن؛ چرا که خواستن، توانستن است و به پا ایستادن؛ (لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) از همین‌رو، دعا نماد بلوغ اجتماعی می‌شود. دعا مخ و مغزافزار عبودیت است؛ «الدعاء مخ العبادة» عبودیت که غایت آفرینش و نهایت و قله رشد و بلوغ انسان‌هاست، با مغزافزار دعا شکل می‌یابد و تجلی می‌نماید. از این رو، دعا نماد عبودیت و نماد بلوغ است. قرآن می‌فرماید: (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا)؛ بگو: «اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به‌زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.»

با توجه به این آیه می‌توان دریافت، آنچه که به بشر در پیشگاه خداوند ارزش و مقام می‌بخشد، توجه به پروردگار و دعا و بندگی به درگاه او می‌باشد. بنابراین، زمانی انسان از لوازم تکذیب حق و بریدن از خداپرستی - که همانا گرفتاری‌های انسان می‌باشد - رهایی یافت و به خودپرستی پشت نمود و به خدا و دعا و بندگی او رو آورد تا مورد عنایت و توجه درگاه او قرار گیرد. در اینجا انسان ارزش واقعی خود را به‌دست می‌آورد. در اینجا بشر پس از سپری نمودن تجربه‌های گران و سنگین و خستگی‌ناپذیر و تکرار کورمحو‌رانه، رو به درگاه حق آورده و در همین راستا، به راه و «سبیل‌الله» و «صراط» و «وجه» و «باب‌الله» رو می‌کند که همان رهایی از هلاکت است. از همین رو، انسان در جهت‌گیری (توجه‌نا) و همراهی (و استشفعنا) و اتخاذ وسیله به‌سوی خداوند (و توسلنا بک إلی الله)، تنها به خاندان پاکان هستی روی می‌آورد. با کثرت در دعا از خودمحوری به خدامحوری رو می‌آورد و به درگاهش فرج را به آغوش می‌کشد؛ چرا که گستره معرفتی دعا به‌وسعت مخ و مغزافزار عبودیت است که فلسفه خلقت به‌شمار می‌رود. اما باید توجه داشت شاخص‌های بلوغ اجتماعی وقتی معنا می‌یابند و کارآمد و اثربخش خواهند بود که در بستر جمعی و عمومی و اجتماعی تجلی یابند. آنچه لقاء و مشاهده و ظهورش را به‌تعمیل و تأخیر می‌اندازد، بود و نبود اجتماع قلبی مردم است که بر معرفت و صداقت ایشان مبتنی است. بدین‌سان، دستیابی به بلوغ اجتماعی و شاخص‌های آن از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. در این راستا، راهی جز مهندسی اجتماعی بلوغ اجتماعی نیست، تا بتوان زمینه‌های ظهور را تمهید و هموار ساخت. این مهم میسر نمی‌گردد، مگر آنکه طلابه‌داران این ساحت، فقهای عظیم‌الشان باشند تا زمام قلوب و اندیشه جامعه را به‌دست گیرند و با سکانداری خویش بشریت را به‌سر منزل مقصود که همانا رشد و بلوغ و بالندگی است، برسانند و بدین‌سان مسئولیت بلوغ جامعه را با وظایف چهارگانه دعوت، دلالت، ذب و دفاع و انقاذ و نجات، بر دوش گیرند و از حریم دین و امامت حراست و پاسداری نمایند. دعوت از آن باب دارای اهمیت است که در عصر غیبت کانون فعالیت فرهنگی و دینی عالمان فرهیخته گل‌واژه انتظار است و محور

توسعه فرهنگی و فرهنگ‌سازی آنان دعوت به دین آل محمد و فرهنگ انتظار است. در اینجا لزوم مهندسی فرهنگی مبتنی بر مهدویت رخ می‌نماید. مهندسی فرهنگی، آن بخش اساسی از مهندسی اجتماعی است که ارزیابی وضعیت فرهنگی موجود، تعیین مختصات و چارچوب‌های فرهنگ مطلوب، طی طریق و کیفیت تغییر گفتمان فرهنگی موجود به فرهنگ مطلوب را نشان می‌دهد. با این پیش‌فرض، مهندسی فرهنگی عبارت از کوششی سنجیده برای جلوگیری از مشکلات فرهنگی آینده یا بهبود جامعه فردا با طرح و اجرای نقشه دقیق و محدود است (شجاعی‌مهر؛ نشریه الکترونیک ساعت صفر).

از دیگر وظایف عالمان دین، افزون بر دعوت، دلالت و راهنمایی است. این بدان معناست که افزون بر ذهن و اندیشه مهدی‌باوران باید قلب و روح آنان نیز مورد توجه قرار گیرد و پیوسته عالمان دین به سه حیطة شناختی، عاطفی و رفتاری مخاطبان توأمان توجه نمایند. البته وظایف آنان به این موارد محدود نمی‌شود. بلکه به مرزبانی دین امام خویش از گزند شبهات و خارهای دشمنان که بر باور مهدی‌باوران فرود می‌آید، در قالب ذب و دفاع می‌پردازند. در اینجا عالمان دینی فریادرس جوامع بشری‌اند.

۹۹

نویسنده در پایان به چالش‌های عصر غیبت می‌پردازد. در این بحث ناکامی بشر را محصول نابالگی او دانسته است که حاصل آن چیزی جز محرومیت و ناکامی نیست. از این رو با غیبت آن عنصر لطیف آسمانی، «فترت» و فاصله‌ای از حجت الهی به وجود آمد. این فترت به نوبه خود زمینه «حیرت» را فراهم می‌نماید. آنچه که مردم را در گرداب سرگردانی به بازی خواهد گرفت و تا سرحد تهاجم «فتنه»ها خواهد کشاند. به گونه‌ای که انسان در انبوه فتنه گرفتار خواهد شد تا آنجاکه او را به شب تیره «یأس» بکشاند.

عالمان دین در عصر غیبت به وسیله چهار ابزار یاد شده، یعنی با «دعوت» خویش به مصاف «فترت»، با «دلالت» خویش به مصاف «حیرت»، با «ذبّ و دفاع» به مصاف «فتنه» و با «انقاذ و نجات» خویش به مصاف «یأس» می‌روند تا انسان‌ها را از قعر هلاکت برهانند. بدین سان، نظام راهبردی عالمان دینی در عصر غیبت بر اساس فقه آنان شکل می‌گیرد و ماجرای فقه و تفقه را می‌توان از بار مفهومی این کلیدواژه دریافت که به معنای «فهم، دقت و تأمل» است. فقیهان با ظرفیت‌ها و ظرافت‌ها، راهبردهای فرهنگی را در رگه‌ها و لایه‌های جامعه به جریان می‌اندازند تا در مصاف با چالش‌های یاد شده به مهندسی بلوغ اجتماعی بشتابند و این گونه بسترها و زمینه‌های ظهور را فراهم سازند. بدین ترتیب، عمل فقها بیشتر عملی فرهنگی بوده و لزوم مهندسی فرهنگی را به روشنی آشکار می‌سازد.

۵. رویکردهای نظری مخالفان مهندسی اجتماعی

در مقابل جهت‌گیری‌های مثبت نسبت به مهندسی اجتماعی، امکان‌پذیری و مطلوبیت آن، در طی قرن بیستم دو واکنش بزرگ صورت گرفته است.

۵.۱. رویکرد لیبرالیسم رادیکال

در رویکرد لیبرالیستی، دو دیدگاه اساسی نسبت به مهندسی اجتماعی می‌توان شناسایی کرد که آنها را رویکرد امتناع معرفت‌شناختی و رویکرد امتناع تجربی نامیده‌اند. دسته اول که مشهورترین متفکر آن فردریش هایک است، سعی دارند، دلایل معرفت‌شناختی برای رد مهندسی اجتماعی پیدا کنند و دسته دوم که مختص کارل پوپر و پیروانش است، تلاش می‌کنند، از نظر تجربی اثبات نمایند که موانع مهمی در پیش روی تغییرات بنیادین اجتماعی وجود دارد. رویکرد لیبرال رادیکال به‌عنوان واکنشی در مقابل سنت دولت‌های رفاهی پدیدار شد و عمیقاً خود را متعهد به سنت‌های لیبرالیسم کلاسیک آدام اسمیت، جان لاک، پدران قانون اساسی آمریکا و سنت حقوق طبیعی و قرارداد اجتماعی (هابز، لاک و کانت) می‌داند. رادیکال‌ترین نظریه را فردریش فون هایک^۱ (فیلسوف و اقتصاددان اتریشی - انگلیسی)، لودویک فون میزس^۲ (اقتصاددان اتریشی)، رابرت نوزیک^۳ (فیلسوف آمریکایی)، میلتون فریدمن^۴ (اقتصاددان آمریکایی)، موری راتبارد^۵ (فیلسوف و اقتصاددان آمریکایی) و رابرت جی رینگر^۶ (فیلسوف و مؤسس حزب لیبرال آمریکا) اتخاذ کرده‌اند.

در این میان، میزس (در آثاری چون «ملت، دولت و اقتصاد» و «فعالیت بشری، رساله‌ای در اقتصاد») و فون هایک (در کتاب‌های «قانون، قانون‌گذاری و آزادی»، «نظم حسی: تحقیق در مبانی روان‌شناسی نظری»، «در سنگر آزادی»، «قانون اساسی آزادی» و در نهایت «راه رقیبت»، به‌اتکای یک تلقی از حدود دانش بشری و ساختار روان‌شناختی فعالیت انسانی، به بنیادهای بحث مهندسی اجتماعی حمله کردند و چنین عنوان نمودند که رویکرد مهندسی اجتماعی مبتنی بر باوری است که معتقد است، انسان امکان و توانایی لازم برای کسب آگاهی کامل از ماهیت و فرآیندهای حاکم بر جامعه و فعالیت انسانی را دارد و به‌اتکای این دانش می‌تواند، به ایجاد تغییرات برنامه‌ریزی شده در راستای قالب‌ریزی رفتارها و فعالیت‌های انسانی پرداخته و یک نظم آرمانی به‌وجود آورد. آنها با انکار این باور، به سست نمودن مبانی این رویکرد پرداخته و با اشاره به ساختار پیچیده، متناقض و در حال دگرگونی مناسبات اجتماعی، توانایی انسان برای کسب آگاهی کامل نسبت به این پیچیدگی‌ها را ناکافی دانستند. آنان چنین استدلال می‌کنند که ادعای مهندسی اجتماعی بر نوعی خود بزرگ بینی بشری استوار است که در نهایت به‌جای کمک به بهبود وضع بشر به بدتر شدن آن خواهد انجامید. به‌عبارت دیگر و به قول فون هایک، هر نوع مهندسی اجتماعی به «بردگی» آحاد جامعه خواهد انجامید. آنها در ادامه رویکرد سنت لیبرالیسم کلاسیک عنوان نمودند که بر فعالیت انسانی ساختار خاصی حاکم نیست. رفتارهای

1. Feredrish Fonhaik
2. Lodvick Fon Mizes
3. Robert Nozik
4. Milton Fridman
5. Mory Ratbard
6. Robert Ji Ringer

آنها در حال تغییر است و تنها نظمی قابل اتکا در مناسبات آزادانه انسان‌ها تحقق خواهد یافت که یک «نظم خودجوش» است. نظمی که هیچ برنامه از پیش تعیین شده‌ای آن را تحقق نبخشیده است (ر. ک. به: هایک، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲؛ لسناف، ۱۳۸۵ و گری، ۱۳۷۹).

«موری راتبارد» با اتکا به مباحث لیبرال‌های کلاسیک و هایک، با نفی امکان هر نوع برنامه‌ریزی اجتماعی، به انکار نقش دولت در حیات اجتماعی پرداخته و نوعی آنارشیسم مبتنی بر کاپیتالیسم را تئوریزه می‌کند. در کنار آنان، میلتون فریدمن و رابرت رینگر نیز به‌اتکای مباحث لیبرالیسم کلاسیک، بر این باورند که هر نوع برنامه‌ریزی تنها به انکار آزادی‌های بشر و فعالیت خلاقانه انسانی منجر شده و بر اساس الگوی ذهنی جمعی اندک، رفتار توده‌های گسترده را قالب‌ریزی می‌کند (فریدمن، ۱۳۷۸ و ۱۳۸۰ و رینگر، ۱۳۷۷). رابرت نوزیک نیز به‌عنوان یک فیلسوف لیبرال، البته به‌اتکای مبادی نظری متفاوتی، مانند مباحث طرفداران حقوق طبیعی و به‌خصوص اومانیزم کانتی، در کتاب «آنارشی، دولت و اتوپیا»، عنوان می‌کند که هر نوع برنامه‌ریزی کلان اجتماعی با هدف جهت‌دهی به رفتار انسان و اعمال کنترل بر آن، اساساً تلاشی در جهت نفی آزادی فردی و حق انتخاب او بوده و در نهایت، فردیت و شأنیت و اراده انسانی را انکار می‌کند (لسناف، پیشین. نوزیک، ۲۰۰۱).

۱۰۱

واقعیت مهم در نقد لیبرال‌های رادیکال نسبت به بحث مهندسی اجتماعی آن است که آنها، به‌طور اساسی تفاوتی میان واژه‌های مدیریت اجتماعی، برنامه‌ریزی اجتماعی، سیاست‌گذاری اجتماعی، برنامه رفاه اجتماعی و مهندسی اجتماعی قائل نیستند و معتقدند که همه این عبارات، واژگانی دایر مدار بحث یک «برنامه‌ریزی» از پیش تعیین شده به‌منظور هدایت رفتار انسانی در قالبی خاص است. تلاشی که در نهایت، اشکال گوناگونی از اقتدارگرایی و تحمیل اراده و نفی آزادی از شدیدترین شکل آن (استالین و هیلتر) تا اشکال خفیف‌تر آن (دولت رفاه غربی) را نهادینه خواهند کرد.

مهندسی اجتماعی در ایران نیز مخالفانی دارد یکی از منسجم‌ترین گروه‌های منتقد مهندسی اجتماعی، گروهی از اقتصاددانان ایرانی‌اند که با نام طراحان برنامه‌های اقتصادی ۵ ساله جمهوری اسلامی شناخته می‌شوند. صریح‌ترین سخنگوی این گروه، موسی غنی‌نژاد است که به‌اتکای مباحث فریدریش فون هایک و میلتون فریدمن و کل اقتصاد کلاسیک لیبرال، مطالبی جدی، علیه هر نوع برنامه‌ریزی در حوزه‌های اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و سیاست مطرح می‌کند. وی مهندسی اجتماعی را رویکردی در دولت‌های جهان سوم می‌داند که باور تمام عیاری به نقش علم و فن در مدیریت پدیده‌ها دارد. این رویکرد مهندسی اجتماعی معتقد است، با استفاده از ابزارهای علمی و فنی می‌توان به پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی دست یافت. نتیجه این امر فرو کاسته شدن توسعه اجتماعی به یک امر صرفاً فنی است. این رویکرد با باور فن‌گرایی، فروگاهی‌گرایی، تأکید بر جنبه فنی روابط میان انسان‌ها، باور به امکان مدیریت مناسبات اجتماعی و اقتصادی، اعتقاد به دولت به‌مثابه متولی پیش‌برد جامعه، در شکل افراطی خود منبع

توتالیتریسم بوده است. ولی در اشکال خفیف‌تر در قالب انواع دولت‌گرایی در جهان سوم نمود یافته است که می‌توان همه آنها را در قالب یک رویکرد مشخص قالب‌بندی کرد. این رویکرد مبتنی بر تفکر جمع‌گرایانه معتقد است، انسان‌ها قادرند، اطلاع کاملی از پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی به‌دست آورند و با استفاده از ابزارهای تکنولوژیک به مدیریت و جهت‌دهی آن بپردازند. غنی‌نژاد اتکا به مباحث‌هایک در باب عدم امکان دسترسی به آگاهی کامل از فرایندهای انسانی، پیش‌بینی‌ناپذیری رفتار فرد و گروه انسانی، عدم مدیریت‌پذیری و برآمدن نظم‌های اجتماعی از تعامل غیربرنامه‌ریزی شده انسان‌ها می‌گوید: مهندسی اجتماعی، در نهایت انفعال را بر مردم تحمیل خواهد کرد، فردیت و آزادی آنها را زیر سؤال خواهد برد، پویایی را از جامعه خواهد گرفت، دستگاه دولتی را به یک غول تمام‌عیار بدل خواهد کرد و در نهایت اقتدارگرایی آن را افزایش خواهد داد. در نظر غنی‌نژاد، اندیشه مهندسی اجتماعی گرچه ظاهراً به‌دنبال نظم و توسعه است، ولی به‌واسطه اتکا به مفروضات غلط، در نهایت باعث افزایش بی‌نظمی شده و به‌جای ایجاد یک جامعه بی‌عیب و نقص، جامعه را در یک بی‌سامانی بزرگ‌تر فرو خواهد برد (غنی‌نژاد، ۱۳۷۴؛ ۱۳۷۷ و ۱۳۸۴ و طیبیان، ۱۳۸۰).

رویکرد دیگری در ایران وجود دارد که نه فقط به نفی مقوله مهندسی اجتماعی در کلیت آن، بلکه به نقد و ارزیابی پیش‌فرض‌های رویکردهای توتالیتر معطوف به مهندسی اجتماعی پرداخته و سعی می‌کند، با تفکیک انواع گوناگون رویکردها در باب مدیریت اجتماعی، مهندسی اجتماعی توتالیتر را صاحب مفروضه‌های غلطی معرفی کند. محمد جواد غلامرضا کاشی، پیش‌زمینه‌های اندیشه مهندسی اجتماعی را در یک انگیزه روانی می‌داند که بر یک تصویرسازی از موقعیت فاجعه‌بار و در حال سقوط جامعه استوار بوده و ایجاد یک دگرگونی بنیادین و انقلابی در آن را ضرورتی فوری و فوری می‌داند. پیش‌فرض دیگر مهندسی اجتماعی، رویکردی است که اساساً ایجاد تغییر و ساماندهی، بدون دخیل دانستن افراد موضوع اقدام را ممکن می‌داند. غلامرضا کاشی معتقد است که علاوه بر موارد فوق، به‌واسطه آنکه هیچ‌گاه وفاقی در مورد اصل مهندسی به‌تبع نقشه مهندسی و در نهایت عامل اصلاح و مهندسی به‌وجود نمی‌آید، پیامد نهایی این وضع، عدم امکان اجرای طرح مهندسی و حتی ویرانی بیشتر خواهد بود. وی اندیشه مهندسی اجتماعی را برآمده از رویکرد مهندسانی می‌داند که گمان می‌برند «هستی جامعه نیز مانند هستی پل و ساختمان و آپارتمان است.» در حالی که برعکس، جامعه یک کل اندام‌وار است که اجزای آن از طریق نمادها، باورها، خاطره‌ها، آرزوها و ساختارهای ریز و درشت فرهنگی به‌هم ربط یافته‌اند. این کل، سرشار از تنازع، تفاوت و ناسازه است و این تنازعات بر خلاف تنازع در نظام‌های مکانیکی که مولد ناکارآمدی است، مولد انرژی و پویایی است. این رویکرد را کوزر در «نظریه تقابل‌های اجتماعی» به‌خوبی تشریح می‌کند. وی عنوان می‌کند، مهندسی اجتماعی در معنای ایجاد دگرگونی کامل با هدف ایجاد نظمی کاملاً نو ممکن نخواهد بود. چرا که مهندسی اجتماعی استوار بر افقی از حیات اجتماعی است که «پیشاپیش و بیرون از روان

اجتماعی، تصور شده و عامل آن گمان می‌کند نجات، منوط به اعمال آن مدل بهینه است». در اینجا طرح برنامه‌ریزی به جای اتکای به واقعیت، مایل است تا واقعیت را بسازد (غلامرضاکاشی، در www.javadkashi.blogpost.com). البته بحث کاشی نافی امکان برنامه‌ریزی در عرصه فرهنگ و جامعه نیست. مقاله او در همایش مهندسی فرهنگی، در حمایت از مقوله مهندسی فرهنگی و امکان آن ارائه شد، ولی وی عملیاتی شدن آن را منوط به اتکای آن به پیش‌فرض‌های درست و اتکای به واقعیت در معنای اصیل آن دانسته است.

گروه دیگری از منتقدان طرح مهندسی اجتماعی در ایران، معتقدان به سنت فکری کارل پوپر می‌باشند که معتقدند، طرح‌های کلان معطوف به مهندسی اجتماعی و سیاسی، متکی به فلسفه‌های باورمند به امکان کشف جهات بنیادین حرکت تاریخ‌اند. دیدگاه این گروه، متکی به تقسیم‌بندی پوپر از دو نوع مهندسی اجتماعی کلان و مهندسی اجتماعی تدریجی است. در نظر آنان در حالی که مهندسی اجتماعی کلان متکی به باوری تاریخ‌گرایانه در باب امکان کشف جریان‌های کلی حرکت تاریخ و امکان تنظیم حرکت جامعه بر اساس این آگاهی است، مهندسی اجتماعی خرد و تدریجی، با باور به عدم امکان چنین شناختی و زمینه‌سازی آن برای پیدایش نظام‌های اقتدارگرا و توتالیتر، عنوان می‌کند که باید با فروتنی نسبت به امکان شناخت پدیده‌های اجتماعی در یک فرآیند تدریجی و اصلاحی در سطوح خرد، به ساماندهی و کنترل پدیده‌های آسیب‌زای اجتماعی پرداخت. این رویکرد مخالف برنامه‌ریزی اجتماعی نیست؛ بلکه برنامه‌ریزی‌های کلان دارای هدف دگرگونی کلی حیات اجتماعی را رد می‌کند. پوپر خود در نقد الگوی اول، نقد و نفی پیش‌زمینه‌های نظری توتالیتریسم استالین و هیتلر را در نظر داشت (ر.ک. به: پوپر، ۱۳۸۰ و شی یرمر، ۱۳۷۸). دهه ۷۰ شمسی را می‌توان دوران اوج نفوذ این رویکرد نظری در ایران دانست.

۵.۲. رویکرد پست‌مدرنیستی

جبهه دیگر در مقابل رویکرد مهندسی اجتماعی، پسامدرنیسم است که به‌رغم تفاوت‌های بنیادین با جهت‌گیری لیبرالی، در برخی موارد مانند نفی برنامه‌ریزی و رد امکان دانش متقن، توافق بالایی با آنها دارد. در رویکرد پست‌مدرنیستی مانند رویکرد لیبرال رادیکال، تفاوتی میان مهندسی اجتماعی، برنامه‌ریزی اجتماعی، سیاست‌گذاری اجتماعی و مدیریت اجتماعی وجود ندارد. در این تلقی، مهندسی اجتماعی رویکردی برآمده از آرمان روشنگری در باب امکان دستیابی به شناخت متقن است که انسان‌ها را یاری می‌کند تا به ایجاد تغییرات برنامه‌ریزی شده در حیات اجتماعی دست بزنند. پست‌مدرنیسم که بر بستر رویکردهای انتقادی بر مدرنیسم استوار است، نتیجه‌نهایی باورهای مدرنیستی در باب امکان و ضرورت مهندسی اجتماعی را شکل‌گیری اشکال گوناگون توتالیتریسم می‌داند که به شدیدترین اشکال قتل عام و نابودی بشری منجر شده است این تحلیل‌ها عمیقاً ریشه در گفتمان انتقادی هورکهایمر و آدرنو دارد

(ر. ک. به: هور کهایمر و آدرنو. ۱۳۸۴). جریان پست‌مدرنیسم، همچنین نظم سرمایه‌داری را به‌عنوان شدیدترین شکل سرکوب، البته در شکل بی‌چهره و فاقد مرکزیت آن، می‌داند. این تحلیل به عمیق‌ترین شکلی از سوی فوکو ارائه شده است (ر. ک. به: دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶). بیان نقد پست‌مدرنیستی بر رویکردهای حامی مهندسی اجتماعی، بر نفی امکان کسب شناخت متقن مورد ادعای روشنگری و تأکید بر نسبیت تام دانش بشری استوار است و معتقد است که هر نوع برنامه‌ریزی کلان اجتماعی متکی به یک «کلان‌روایت»، در نهایت، به یک سرکوب بزرگ منجر می‌شود. راه پست‌مدرنیسم به این ترتیب، به نفی برنامه‌ریزی و حتی آنا‌رشی می‌رسد. در بهترین حالت پست‌مدرنیسم معتقد است که نظم‌ها باید در نهایت در سطوح خرد و از طریق فعالیت آزادانه انسانی شکل بگیرند (برای درک مبانی نظری این رویکرد ر. ک. به: لیوتار، ۱۳۸۰ و برای مطالعه رویکرد آن در مورد برنامه‌ریزی اجتماعی ر. ک. به: ماکاروف، ۱۳۷۸).

۵.۳. رویکرد انتخاب عقلانی و نقد مهندسی اجتماعی

نظریه انتخاب عقلانی، محصول تلاش انسان در راستای الگوسازی برای رفتار سیاسی بر پایه این مفروضه ساده است که بازیگران سیاسی، بیشینه فایده‌خواهان هدفدار خودخادم هستند (های، ۱۳۸۵: ۲۷). رویکرد انتخاب عقلانی از دهه ۱۹۷۰ حضور جدی خود را در علوم اجتماعی تحکیم بخشید و اکنون بخش قابل توجهی از تبیین‌های نظری و نظریه‌پردازی‌های این علوم را تشکیل می‌دهد. طرفداران رویکرد انتخاب عقلانی از سال ۱۹۸۹ با چاپ مجله «عقلانیت و جامعه» نظریه خویش را بیش از پیش بسط دادند. انتشار کتاب «بنیادهای نظریه اجتماعی» جیمز کلمن که از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این دیدگاه است؛ یک حرکت رو به جلو در نظریه انتخاب عقلانی محسوب می‌شود. مهم‌ترین نظریه‌پردازان کنونی این دیدگاه جیمز کلمن^۱، جان استر^۲، گری بکر^۳، رابرت اکسل رود^۴، ماکنور اولسون^۵ و مایکل هکته^۶ هستند. این نظریه در صدد ساختن الگوهای تصنعی برای رفتار انسان است که اغلب حالتی ریاضی‌وار به خود می‌گیرد و این ادعا را مطرح می‌نماید که رفتار انسان از پس این الگوریتم‌ها و الگوهای ریاضی قابل پیش‌بینی است. این ادعا بر این فرض استوار می‌باشد که انسان موجودی عاقل بوده و گویی هنگام رویارویی با هر انتخاب ممکن، سود و زیان خویش را در نظر گرفته و دست به عمل می‌زند. این نظریه در کوششی مجدانه با الگوبرداری دقیق از مفروضاتی که در اقتصاد نئوکلاسیک وجود داشته است، در راستای ایجاد علمی قیاسی و پیش‌بینانه گام بر می‌دارد و دارای یک اصل محوری و یک رشته شیوه‌های تحلیلی است. آن اصل این است که آدمیان،

1. James Coleman
2. Jon Elster
3. Gary Becker
4. Robert Axelrod
5. Macnur Olson
6. Michael Hechte

هدفدار و سنجیده (سنجش‌گرانه) عمل می‌کنند (لیتل، ۱۳۷۳: ۶۴). از این‌رو برای بررسی رفتار انسان‌ها باید اغراض و معتقدات او را به‌موازات یکدیگر مورد توجه قرار داد. موتور محرک نظریه انتخاب عقلانی، پیشینه‌سازی است. اگر مردم فعالیت‌هایشان را بر اساس پیشینه نمودن کار کرد (یا به‌عبارتی مطلوبیت کارکردشان) برگزینند، می‌توان به‌سادگی پیش‌بینی نمود که آنها تحت سیستم جدید با مجموعه جدیدی از انگیزه‌ها و مشوق‌ها چه رفتاری خواهند داشت. نقد نظریه انتخاب عقلانی از این زاویه سامان داده می‌شود. اشکال نظریه انتخاب عقلانی در کامل و کافی نبودن آن است. نظریه کامل نیست؛ زیرا وقتی ناکامی پیش می‌آید، نمی‌گوید چه باید کرد. نظریه کافی نیست؛ هنگامی که مردم مطابق پیشگویی‌های نظریه رفتار نمی‌کنند. بنابراین، انتقاد اصلی بر نظریه انتخاب عقلایی این است که نه تنها مردم بعضی وقت‌ها غیرمنطقی رفتار می‌کنند، بلکه این حقیقتی است که بعضی وقت‌ها داشتن رفتار منطقی به‌دلیل اینکه نظریه انتخاب عقلایی نمی‌تواند اقدامی را تجویز کند، غیرممکن است. اینکه مردم بعضی وقت‌ها غیر منطقی رفتار می‌کنند، جای شک ندارد. بسیاری از تجربیات روزمره گواه این است که انسان موجودی سست اراده، با برآوردهای ناقص و تحت تأثیر هنجار^۱ است. حال پرسش این است که در مقایسه با رفتار منطقی و عقلایی، ما تا چه حدی غیر منطقی رفتار می‌کنیم.

۱۰۵

جودی بت (۱۹۹۳) در مقاله «سیاست‌های تحول اقتصادی» بیان می‌کند که گرایش‌های فرهنگی ممکن است، اصلاحات^۲ را از داشتن نتایج مورد انتظار محروم نماید. تغییر در محیط (همچون تغییر قوانین، عرف‌ها، انگیزه‌ها) باعث تغییرات قابل پیش‌بینی در رفتار افراد خواهد شد؛ به شکلی که آنها با سیستم جدید سازگار شوند. برای مثال، به‌عقیده بسیاری از اقتصاددان‌ها، قیمت‌های آزاد و بازارهای سنتی مرسوم (با مالکیت خصوصی، با قوانین ورشکستگی)، به‌طور خودکار مردم را و می‌دارند تا رفتارشان را سازگار نمایند. اگر مردم به‌صورت عقلایی و منطقی رفتار نکنند، تغییر در محیط منجر به تغییرات قابل پیش‌بینی در رفتار مردم نخواهد شد.

با توجه به آنچه که در باب نظریه انتخاب عقلانی و نقد وارد شده بر آن گفته شد، می‌توان به شرح و بسط نقد موجود بر مهندسی اجتماعی پرداخت. اگر چه طرفداران مهندسی اجتماعی ممکن است استدلالشان را چنین توجیه کنند که مردم در بلندمدت منطقی خواهند شد. اگر بتوان اثبات کرد که در بعضی از موقعیت‌ها، داشتن رفتار منطقی غیرممکن است، آنها نمی‌توانند از این استدلال بهره‌برداری نمایند. برپایه نظر الستر با دو دلیل اثبات خواهد شد که چرا بعضی وقت‌ها داشتن رفتار منطقی غیرممکن است: عدم اطمینان استراتژیک و عدم اطمینان ناشی از بی‌خردی (سفاهت). هانس آ. ملبرگ در مقاله خود تحت عنوان مهندسی اجتماعی و نظریه انتخاب عقلایی، دو دلیل را به شکل زیر مورد بررسی قرار می‌دهد.

اولاً مشکلی در شکل دادن مقادیر مورد انتظار در موقعیت‌های استراتژیک وجود دارد. اشکال

1. Norm
2. Reform

این است: آنچه ما می‌خواهیم انجام دهیم، وابسته است به آنچه ما فکر می‌کنیم شما انجام خواهید داد و بر عکس. در نظریه بازی‌ها این موقعیت‌ها با استنتاج بازگشتی حل شده‌اند. اما تکنیک استنتاج بازگشتی متکی بر سفسطه است. در استنتاج بازگشتی کوتاه (مدت) تخیلاتی در سلسله افکار وجود دارد «اگر من A را انجام بدهم و B را انجام خواهد داد و ما در موقعیت X تمام می‌کنیم. اگر من B را انجام ندهم، او C را انجام خواهد داد و ما در موقعیت Y تمام می‌کنیم. چون موقعیت Y بدتر از X است. لذا من A را انجام خواهیم داد. «فرض نمودن اینکه سایر افراد C را انجام خواهند داد، اگر شما A را انجام ندهید، سفسطه است. اگر شما A را انجام ندهید، دلیلی است برای دیگر افراد که دیگر نتوانند باور کنند که شما منطقی هستید. از این رو، بهترین واکنش برای سایر افراد این است که دیگر نیازی به C نداشته باشند. گاه ممکن است فرد منطقی باشد، اما به شکل زیرکانه‌ای وانمود نماید که غیرمنطقی است. پس باز هم هیچ یک از بازیکنان نمی‌دانند، آیا سایر بازیکنان در واقع دیوانه / غیرمنطقی هستند یا در واقع وانمود به آن می‌کنند. به واسطه این مشکلات امکان شکست استنتاج بازگشتی وجود دارد. اگر استنتاج بازگشتی شکست بخورد، هیچ راه‌حلی که منطقی باشد، برای بازی وجود نخواهد داشت. منشأ دیگر نااطمینانی، عدم قطعیت ناشی از سفاهت و بی‌خردی است. در بعضی موقعیت‌ها ما نمی‌دانیم، آیا به قدر کافی منطقی تصمیم گرفته‌ایم یا نه. برای مثال، ما هرگز نمی‌توانیم بدانیم که چه مقدار اطلاعات باید جمع‌آوری نماییم تا قبل از اینکه تصمیمی بگیریم، به سطح مطلوبی از اطلاعات دست یافته باشیم.

اکنون می‌توان ارتباط میان مباحث مطروحه با مهندسی اجتماعی را دریافت. مهندسی اجتماعی بر این باور است که می‌تواند، پیامدهای یک سیستم را پیش‌بینی نماید. این ادعا بر این پیش‌فرض نظریه انتخاب عقلانی استوار است که انسان‌ها به شکلی منطقی، بیشینه‌ساز بوده و بر اساس اصل سواری گرفتن مجانی (سود و مطلوبیت) عمل می‌نمایند. در حالی که در مباحث پیشین بیان شد، چگونه بعضی وقت‌ها منطقی بودن غیرممکن شده است. گاهی این مقوله تا رفتارهای بهنجار شده و سایر رفتارهای فاقد منطقی امتداد پیدا می‌کند. در نتیجه معلوم نیست که این نوع رفتار در واکنش به تغییرات محیط چگونه تغییر خواهد کرد. پس مهندسی اجتماعی با تکیه بر این ابزار، امکان پیش‌بینی - حتی به صورت نظری - ندارد و این سؤال پیش می‌آید که مهندسی اجتماعی تا چه حدی امکان پیش‌بینی را فراهم می‌نماید یا می‌تواند از زاویه دیگر بیان نمود که تا چه حد رفتار با ملاحظات عقلایی هدایت می‌شود (یا می‌تواند هدایت شود) تا بتواند، در مقابل انگیزه‌های غیرمنطقی و یا بدون منطقی قدم علم کند.

۶. جمع‌بندی رویکردهای نظری به مهندسی اجتماعی

در جمع‌بندی رویکردهای نظری در باب مقوله مهندسی اجتماعی می‌توان گفت، در نزد بسیاری این واژه معنای محصلی ندارد، دریافت بسیاری از افراد سطحی است و تعریف آنها

بیشتر به همان گویی شبیه است تا تعریفی روشنی بخش. تعاریف و توضیحات آنها در حد کلیات باقی می ماند و وارد جزئیات، شاخص ها و زمینه عینی نمی شوند. چنین رویکردی را به نحو مشخص می توان در بسیاری از مجموعه مقالات همایش مهندسی فرهنگی دید که عملاً هیچ معنای محصلی از آن در تعریف مهندسی فرهنگی به دست نمی آید. چنین ابهامی در مقوله مهندسی اجتماعی نیز وجود دارد. ابهام مفهومی مقوله مهندسی اجتماعی، فضای فکری و نخبگی حساس به مقولاتی از این دست را در پی دارد. در حالی که تعاریف مهندسی گونه از مقوله اجتماعی منجر به ایجاد هراس می شود، تعاریف مبهم و فاقد بعد عملیاتی نیز به فضای تردید در مخالفان رویکردهای مهندسی اجتماعی منجر می شود.

رویکردهای بدیل که موافق مهندسی و برنامه ریزی اجتماعی اند، در یک چهارچوب گسترده به نقدهای دو طیف منتقد مهندسی اجتماعی پاسخ داده اند. آنها این مسئله را می پذیرند که رویکرد تمامیت خواهانه ای که به اتکای پیش فرض های غلط در مهندسی اجتماعی سعی کرده است، به ایجاد تغییرات بنیادین و بزرگ در سطح جامعه دست بزند، به شکست ها و فاجعه های بزرگ منجر شده است. ولی اساساً آن تجربه تلخ قابل تسری به هر نوع برنامه ریزی اجتماعی نیست؛ چرا که درک تمامیت خواهانه بیش از آنکه بر رویکرد مهندسی اجتماعی مبتنی بوده باشد، بر یک سوء استفاده یا سوء تعبیر از آن متکی بوده است. به این معنا که سعی کرده است که با الهام گیری از رویکرد مهندسی در حوزه های طبیعی، انسان ها و گروه های اجتماعی را به عنوان اشیاء قابل مدیریت تلقی کند که باید به هر صورت با تصورات پیشین از الگوی مطلوب نظم اجتماعی همراه شوند. حامیان الگوی بدیل در برنامه ریزی در مورد پدیده های اجتماعی معتقدند که باور به امکان مهندسی اجتماعی ضرورتاً به معنای تلقی انسان ها به عنوان «اشیاء» نیست؛ چرا که می توان هم به امکان برنامه ریزی معتقد بود و هم عاملیت انسانی را پذیرفت. در عین حال، حامیان امکان برنامه ریزی معتقدند، تلقی آنها ضرورتاً به معنای تصور کلیت جامعه به عنوان واقعیت اشیاء فاقد تضاد و تعارض و تنوع نیست، بلکه اساساً هر نوع تلاش برای مهندسی و برنامه ریزی اجتماعی، باید نقطه شروع و آغاز خود را شناخت و ویژگی های این جامعه و ماهیت پر تضاد، متنوع و در حال دگرگونی آن قرار دهد.

در پاسخ به نقدی که مهندسی اجتماعی متکی به باور به توانایی انسان برای کسب دانش کامل و بی عیب و نقص درباره پدیده های اجتماعی و روندهای حاکم بر آن دانسته می شود، رویکرد میانه رو این نقد را بر ساده سازی ماهیت علم اجتماعی استوار می داند. درست است که سنت های جامعه شناسی کلاسیک به امکان کشف ساختارهای نهایی حاکم بر روند دگرگونی باور داشتند، ولی این تلقی کهنه، به معنای آن نیست که در هر زمانی، هر کسی که به امکان و ضرورت برنامه ریزی برای جامعه باور داشته باشد، ضرورتاً معتقد باشد که دارای دانشی مطلق در مورد روندهای حاکم بر جامعه است. به عبارت دیگر می توان، هم معتقد بود که دانش ما در مورد پدیده های اجتماعی ناقص و رو به تکامل است و هم باور داشت که به رغم دانش

ناقص مان می توان به انجام مداخله سازنده در مسائل و مناسبات اجتماعی دست زد (فی، ۱۳۸۶). در باب اینکه برنامه ریزی و مهندسی اجتماعی نافی آزادی انسانی است می توان گفت، تصویری که از انسان در مبنای این نقد قرار دارد، یک تصور انتزاعی از انسان به عنوان موجودی جدا از جامعه است که برای ادامه زندگی نیازی به جامعه و تبادل با دیگران ندارد. در حالی که واقعیت امر آن است که انسان موجودی اجتماعی است و بر بستر حیات اجتماعی، دارای توانایی های انسانی می شود (فی، همان و جنکینز، ۱۳۷۹). لذا مشارکت در گروه انسانی و تن دادن به قواعد کلان آن، ضرورتاً به معنای نفی آزادی او نخواهد بود. بنابراین، هر برنامه ریزی جهت سامان دادن زندگی انسانی، به معنای نفی آزادی انسان نخواهد بود. برنامه ریزی اجتماعی می تواند با آزادی فعالیت انسانی همراه باشد. واقعیتی که همواره در مقابل رویکردهای مخالف برنامه ریزی اجتماعی قد علم نموده آن است که هر جامعه ای در روند پویایی و دگرگونی خود دچار مجموعه ای از آسیب ها و معضلات است. به گونه ای که نمی توان از آنها چشم پوشی کرده و در انتظار یک نظم خودجوش احتمالی بود. بر این اساس می توان گفت، اندیشه ضد برنامه ریزی، بیش از آنکه بر واقعیت زندگی اجتماعی استوار باشد، علاوه بر اتکا به تصویری انتزاعی و غلط از انسان و نظم، بیشتر واکنشی در برابر رویکردهای تمامیت گرایی است که مهندسی اجتماعی را بر پیش فرض هایی یک سوپه استوار ساخته و بر اساس یک تلقی ایستا و غلط، به اقدامات تمامیت خواهانه در راستای تحقق نظم مطلوب خود دست زده اند.

واقعیت آن است که ضرورت حیاتی مهندسی اجتماعی از سرشت دگرگون شونده حیات جمعی انسان بر می آید. جوامع انسانی در روند دگرگونی خود، با مجموعه ای از مسائل اجتماعی رویارو می شوند که تعادل، روند رو به رشد، احساس رضایت، امنیت و آرامش، ثبات اجتماعی و در نهایت تداوم کلی یک جامعه را با خطر مواجه می سازند. جوامع در حال گذار به علت تغییرات متنوع و متعدد همواره با تضادهایی در ساختارها و زیر ساختارهای چهارگانه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مواجه اند که این مسئله زمینه را برای عدم تطابق و رشد ناهماهنگ عناصر مادی و غیرمادی فرهنگ به وجود می آورد. ایجاد مشکلات متعدد در سازگاری اجتماعی در این مبحث ریشه دارد که این مسئله به نوبه خود زمینه را برای تأخرهای فرهنگی، ناهنجاری، کشاکش های مختلف اجتماعی، از خودبیگانگی و در سطح وسیع، بی سازمانی و از هم گسیختگی اجتماعی فراهم آورده که نتیجه آن چیزی جز عدم تعادل اجتماعی در مقاطع مختلف زمانی و افزایش آسیب پذیری ها و ایجاد بحران های مختلف نیست. در این میان، همان گونه که تلاش در جهت کنترل همه جانبه جامعه ناممکن و حتی خطرناک است، رها کردن آن نیز دردی را دوا نخواهد کرد. از آنجا که سطح پیشرفت و توسعه هر کشوری در سایه امنیت و ثبات اجتماعی میسر می شود، شناخت مسائل و آسیب های اجتماعی و بررسی روند و ابعاد آن نه تنها راه را برای برنامه ریزی های ملی و محلی مهیا می نماید، بلکه موجب اقدامات استراتژیک به موقع و تصمیم سازی های صحیح می گردد (صالحی امیری، ۱۳۸۷). در این میان، اندیشه بدیل در

مهندسی اجتماعی ضمن اتکا به تفاوت ماهوی سیستم‌های مکانیکی و سیستم‌های ارگانیک، باور دارد که انسان‌ها قادرند به دانشی نسبی در مورد روند دگرگونی حیات جمعی، مسائل مبتلابه آن و چهارچوب‌هایی برای کنترل و حل تدریجی آنها دست یابند که در فرآیند آزمون و خطا، امکان بازاندیشی و برنامه‌ریزی عقلانی درباره آن وجود دارد. در یک پروژه عقلانی دو دسته از عوامل ایجادی و محدود کننده همواره بر چستی و چگونگی اهداف تأثیر دارند. عوامل ایجادی، شامل ارزش‌های حاکم بر نظام فرهنگی می‌باشد که مهندسی فرهنگی را می‌طلبد و عوامل محدود کننده نظام‌های اجتماعی، سیاسی و طبیعی را که همان واقعیات می‌باشند، در بر می‌گیرد. در اینجا ما شاهد مهندسی اجتماعی خواهیم بود (کرمانی، ۱۳۸۴). در این معنا، مهندسی اجتماعی با اتکای به واقعیت اجتماعی و ماهیت در حال تغییر، متنوع، غیرایستای آن و حتی وجود عناصر متضاد و متعارض در آن، سعی می‌کند که کلیت اجتماعی را تحت یک سامان و نظم اجتماعی قرار دهد که در قالب آن انسان‌ها قادر شوند، زندگی در آرامش و رفاه را تجربه کرده و بر بستر حیات جمعی به تعالی دست یابند.

در این قالب، رویکرد میانه‌رو در مهندسی اجتماعی نافی آرمان‌سازی نیست. آرمان‌ها و الگوهای ایده‌آل، خطوط راهنمای برنامه‌ریزی‌اند و اساساً بدون آن هیچ برنامه‌ریزی ممکن نخواهد شد. هیچ طرح معطوف به اصلاح وضع موجود، بدون اتکا به یک الگوی ایده‌آل ممکن نخواهد بود. تصویرسازی برای این آرمان، از درون و متن الگوهای ارزشی هر جامعه استخراج می‌شود. بنابراین، هدف‌های مناسب در یک برنامه‌ریزی عقلانی هدف‌های مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی جوامع‌اند که تحقق آنها در چهارچوب واقعیات امکان‌پذیر باشد. بر این اساس، در اولین گام برای هر گونه مهندسی اجتماعی و فرهنگی باید اهداف به‌درستی و به‌دقت تعیین و سپس وسایل مناسب برای رسیدن به این اهداف در کمترین زمان و با کمترین هزینه مشخص شود. آرمان‌ها به‌صورت طبیعی با ارزش‌ها پیوند یافته‌اند و از آنها جدایی‌ناپذیرند. لذا اهداف یک مهندسی اجتماعی در یک جامعه لیبرال با یک جامعه اسلامی متفاوت خواهد بود. ولی مسئله مهم در ایجاد یک تصویر آرمانی از جامعه‌ای که باید به‌سوی آن حرکت کرد، آن است که این تصویر تنها می‌تواند بر بستر واقعیت امروز و اساساً ماهیت جامعه انسانی و رفتار انسانی متکی باشد. آرمان‌سازی بدون اتکا به این واقعیت، می‌تواند به تمایل در راستای تحمیل یک الگوی پیشینی بر واقعیت اجتماعی منجر شود که نه تنها نمی‌تواند به بهبود مناسبات اجتماعی کمک کند، بلکه می‌تواند به‌واسطه تحریک واکنش جامعه، به‌هم‌ریختگی اجتماعی بیشتری را در پی آورد. امروزه هر جامعه‌ای به مقوله مهندسی اجتماعی نیاز دارد. چرا که ضرورت‌های زیست جمعی باکیفیت و نیز ضرورت حفظ کلیت اجتماعی با هویت خاص خود در روند پدیده‌های تحولات جهانی، شکل‌دهی به یک برنامه‌ریزی هدفمند در راستای ساماندهی بهتر به مناسبات اجتماعی، جهت‌دهی به آنها و قرار دادن آنها در بستر تحقق یک آرمان را حتمی می‌سازد. با این ملاحظات و طرح دیدگاه‌های گوناگون می‌توان به تعریفی قابل قبول درباره مهندسی اجتماعی دست

یافت. مهندسی اجتماعی به معنای مجموعه‌ای از اقدامات و مداخلات، به‌تکای شناخت مسائل و معضلات موجود در مناسبات اجتماعی، با هدف تحقق یک جامعه آرمانی استخراج‌شده از ارزش‌های مورد وثوق اجتماعی است که در نهایت باید قادر باشد امکان یک زندگی اجتماعی کیفی و مطلوب را فراهم آورد. هدف مهندسی اجتماعی سامان بخشیدن به جامعه در حال دگرگونی و کنترل آسیب‌ها و بی‌تعدالی‌های برآمده از روند دگرگونی‌هاست.

۷. توصیه و پیشنهاد

با توجه به محتوای مقاله در این قسمت می‌توان برخی پیشنهادها را اصلاحی ذیل را استخراج و ارائه کرد:

۱. شرط اساسی کامیابی مهندسی اجتماعی پایه‌گذاری آن بر بنیادهای شناختی دقیقی است. شناخت وضع موجود و مسائل مبتلابه اجتماعی، ارزیابی دقیق توانایی و ناتوانی‌ها و کارآمدی و ناکارآمدی‌های نهادهای برنامه‌ریزی اجتماعی در این راستا بسیار مهم است.
۲. فراهم شدن این شرط نیازمند طراحی و اجرای طرح‌های توان‌سنجی و آسیب‌شناختی است. زیرا سنجش میزان کارآمدی و ناکارآمدی نهادهای سیاست‌گذاری اجتماعی، مقدمه بنیانی تدوین و اجرای هر برنامه اجتماعی است.
۳. بر اساس این شناخت، تغییر رویکرد، تحول رویه، و اصلاح نهادی نیز ضرورت خواهد یافت. زیرا تداوم روش‌ها و ساختارهای ناکارآمد پیشین، حاصلی جز اتلاف هزینه، ناکامی و افزایش معضلات نخواهد داشت.
۴. هماهنگی و انسجام ساختاری، نهادی و روشی، در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرای مهندسی اجتماعی از اهمیت بسیاری برخوردار است.
۵. ارزیابی مرحله‌بندی شده نتایج و پیامدهای مهندسی اجتماعی و عملکرد نهادهای متولی به‌منظور رفع نواقص و برطرف کردن عیب‌های احتمالی از سویی و تقویت نقاط قوت از سوی دیگر، لازم است و موجب بهبود فرایند و پیشرفت مطلوب به‌سوی هدف خواهد شد.

منابع

۱. بت، جودی و پاول لوئیس. (۱۹۹۳). سیاست‌های تحول اقتصادی. توسعه سیاست اروپای شرقی. ویرایش استفان وایت. لندن.
۲. پوپر، کارل. (۱۳۸۰). *جامعه باز و دشمنان آن*. عزت‌الله فولادوند. چاپ ۳. تهران: خوارزمی.
۳. پیروزمند، علیرضا. سرفصل‌های اساسی مهندسی اجتماعی در: www.elmodin.com.
۴. تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۴). *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*. تهران: فرهنگ گفتمان.
۵. جنکینز، ریچارد. (۱۳۸۱). *هویت اجتماعی*. تورج یاراحمدی. تهران: شیرازه.
۶. دریفوس، هیوبرت و رایینو، پل. (۱۳۷۶). *میشل فوکو: فراسوی ساختگرائی و هرمنیوتیک*. حسین بشیریه. تهران: نشرنی.
۷. رینگر، رابرت. (۱۳۷۷). *دولت در آینه واقعیت*. حسین حکیم‌زاده جهرمی. تهران: نشر پژوهش فرزانه‌روز.
۸. شجاعی‌مهر، رضا. مهدویت و بازتعریف مهندسی فرهنگی کشور. *نشریه الکترونیک ساعت صفر*.
۹. شی‌یرمر، جرمی. (۱۳۷۸). *اندیشه سیاسی کارل پوپر*. عزت‌الله فولادوند. چاپ ۲. تهران: طرح نو.
۱۰. صالحی‌امیری، رضا. *مهندسی فرهنگی، بررسی انحرافات و آسیب‌های اجتماعی*. مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت.
۱۱. طیبیان، محمد. (۱۳۸۰). *آزادی‌خواهی نافرجام: نگاهی از منظر اقتصاد سیاسی به تجربه ایران معاصر*. تهران: گام نو.
۱۲. غنی‌نژاد، موسی. (۱۳۷۴). *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*.
۱۳. غنی‌نژاد، موسی. (۱۳۸۴). *توهم توسعه در اندیشه مهندسی اجتماعی. حیات نو اقتصادی*.
۱۴. غنی‌نژاد، موسی. (۱۳۷۷). *جامعه مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست*. تهران: طرح نو.
۱۵. فریدمن، میلتون. (۱۳۷۷). *آزادی انتخاب*. حسین حکیم‌زاده جهرمی. چاپ ۲. تهران: فرزانه‌روز.
۱۶. فریدمن، میلتون. (۱۳۷۹). *سرمایه‌داری و آزادی*. غلامرضا رشیدی. تهران: نشرنی.
۱۷. فی، برایان. (۱۳۸۶). *فلسفه امروزی علوم اجتماعی: نگرشی چند فرهنگی*. خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
۱۸. غلامرضا کاشی، محمدجواد. *مهندسی اجتماعی و توتالیتریزم سیاسی*. در: www.javadkashi.blogpost.com.
۱۹. کرمانی، علیرضا. (۱۳۸۴). *تأملی بر مفهوم برنامه‌ریزی فرهنگی*. روزنامه شرق.
۲۰. گری، جان. (۱۳۷۹). *فلسفه سیاسی هایک*. خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.
۲۱. لسناف، مایکل. (۱۳۸۵). *فلسفه سیاسی قرن بیستم*. خشایار دیهیمی. نشر ماهی.
۲۲. لیتل، دانیل. (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی: (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع)*. عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۲۳. لیوتار، ژان فرانسوا. (۱۳۸۰). *وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش*. حسینعلی نوزری. تهران: گام نو.

۲۴. ماکاروف، دیوید. (۱۳۷۸). *رفاه اجتماعی (عملکرد و ساختار)*. محمدتقی جغتایی و فریده همتی. تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
۲۵. های، کالین. (۱۳۸۵). *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*. احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
۲۶. هایک، فریدریش و آوگوست فون. (۱۳۸۲). *در سنگر آزادی*. عزت‌الله فولادوند. تهران: لوح فکر.
۲۷. هایک، فریدریش و آوگوست فون. (۱۳۸۰). *قانون؛ قانون‌گذاری و آزادی: گزارش جدیدی از اصول آزادی خواهانه، عدالت و اقتصاد سیاسی (قواعد و نظم)*. مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد. تهران: طرح نو.
۲۸. هورکهایمر، ماکس و آدورنو، تئودور. (۱۳۸۶). *دیالکتیک روشنگری: قطعات فلسفی*. مراد فرهادپور و امید مهرگان. تهران: گام نو.

29. Robert Nozick. (2001). *Anarchy, State and Utopia*. London: Wiley-Blackwell.